

بررسی تطبیقی عناصر فرهنگی - اجتماعی در آثار محمود دولت آبادی و گابریل گارسیا مارکز با تأکید بر کلیدر و صد سال تنهایی

Email: hokhorshidi@yahoo.com، حسین خورشیدی پاجی،

Email: fahimi.lpr@gmail.com، رضا فهیمی،

Email: r.heydarinoori@yahoo.com، رضا حیدری نوری،

چکیده

آثار دولت آبادی و مارکز، از نویسندگان مطرح ایران و آمریکای لاتین، علی‌رغم تفاوت‌های فراوان از جهاتی با هم قابل مقایسه است. هر دو نویسنده با تأکید بر معضلات جامعه خود و در حین نشان دادن باورها و رسوم فردی و جمعی تأثیر مدرنیته و زندگی شهرنشینی را نشان داده‌اند. در این پژوهش به روش تطبیقی به بررسی آثار این دو نویسنده پرداخته و عناصر فرهنگی و باورهای مطرح شده در هر یک را -همچون رسوم مذهبی و اعتقادات، مسائل مربوط به زنان و خانواده، سرگرمی‌ها و...- تحلیل نموده تفاوت‌ها و شباهت‌ها را نشان داده‌ایم.

با استفاده از روش تحقیق کتابخانه‌ای و فیش‌نویسی، در می‌یابیم که دولت آبادی با پرداختن به جزئیات بیشتر، مشکلات مردمی را که درگیر گذر از سنت به مدرنیته هستند بیان کرده تا از این طریق اعتراض خود را به جامعه سرمایه‌داری نشان دهد و مارکز با طرح ورود تکنولوژی به جامعه انسانی و پیچیده شدن روابط آدم‌ها به نحوی دیگر مدرنیته را عامل بروز مشکلات و از دست رفتن آرامش می‌داند. با مقایسه این دو نویسنده می‌توان فهمید در اکثر جوامع دوران گذار از سنت به مدرنیته از مهم‌ترین تغییرات فرهنگی جامعه بوده و آداب و رسوم اجتماعی و فرهنگی نیز در همه جوامع به نحوی بروز می‌کند که شباهت‌هایی با سایر فرهنگ‌ها دارد.

کلیدواژه‌ها: محمود دولت آبادی، مارکز، آداب و رسوم، فرهنگ، مدرنیته.

مقدمه و بیان مسئله

ادبیات تطبیقی و به دنبال آن نقد تطبیقی از شاخه‌های مهم و تازه‌ای است که در ادبیات امروز پدید آمده و نشان‌دهنده تفاوت‌ها و شباهت‌ها و تاثیرپذیری‌های فرهنگ‌های گوناگون است. مقایسه تطبیقی میان دو اثر می‌تواند در اشکال مختلف و گزینش مؤلفه‌ها و عناصری باشد که در آثار به کار رفته است. ادبیات تطبیقی با رویکرد آمریکایی، به ملیت و فرهنگ کشورها توجه دارد و به نقد ادبی آثار مورد بررسی پرداخته و کلیت آن‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد به همین دلیل در این مکتب می‌توان دو اثر متفاوت را در دو کشور مختلف با شرایط فرهنگی و جغرافیایی متفاوت بررسی کرد.

پژوهش تطبیقی میان نویسندگان دو کشور با فرهنگ‌های مختلف این حسن را دارد که می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های جوامع مختلف را با باورها و آداب متفاوت در کنار هم نشان دهیم. در این پژوهش با انتخاب دو نویسنده مطرح ایران و آمریکای لاتین به مقایسه باورها و رسوم و نحوه زندگی شخصیت‌های آثار محمود دولت‌آبادی و گابریل گارسیا مارکز می‌پردازیم.

«مارکز مانند بسیاری از روشنفکران و نویسندگان مردمی جهان با تهاجم غرب برخوردار بود و متفاهم دارد از یک سو به خاطر از دست رفتن یگانگی، قرابت و سادگی و غنای معنوی و فرهنگ ابتدایی کشور خود بیش از تهاجم اسپانیایی‌ها خشمگین و متأسف است و از دیگر سو چشم خود را به تمدن جهانی و نقش تعیین‌کننده آن در پیشرفت اجتماعی و فرهنگی نمی‌تواند ببندد.» (اسحاقیان، ۱۳۸۴: ۶)

دولت‌آبادی نیز از جمله نویسندگانی است که تعهد خود به جامعه فرودست را فراموش نکرده در تمام آثار خود به شخصیت‌هایی از این نوع پرداخته و به شکلی واقعی آینه‌وار زندگی آن‌ها را نشان داده و اعتراض خود را از زبان آن‌ها بیان نموده است. در داستان‌های دولت‌آبادی اعتراض از نوع اجتماعی است. وی غالباً از مسائل اقتصادی و سیاسی شکوه دارد که در فرهنگ فرد و خانواده تاثیر می‌گذارد و این بی‌فرهنگی رفته‌رفته در اجتماع تزریق می‌شود یعنی همه چیز تحت تاثیر سیاست‌های کلان مسئولان قرار دارد.

پرسش اصلی پژوهش این است که نویسندگان مذکور ویژگی‌های فرهنگی - اجتماعی جوامع موصوف خود را چگونه مطرح کرده‌اند؟

۱. پرسش‌ها

۱. فرهنگ ملت‌ها در آثار دولت آبادی و مارکز چگونه نشان داده می‌شود؟

۲. شباهت و تفاوت‌های فرهنگی در آثار دولت آبادی و مارکز چیست؟

۲. پیشینه پژوهش

در مورد آثار این دو نویسنده به‌طور مجزا تحقیقاتی انجام گرفته است اما پژوهشی که راجع به فرهنگ یا مباحث فرهنگی باشد دیده نشد تنها در حوزه ادبیات تطبیقی و اقلیمی پژوهش‌هایی انجام گرفته که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌گردد:

خاقانی اصفهانی و نجفی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی رمان جای خالی سلوچ محمود دولت آبادی و داستان‌های مارون عبود از دیدگاه ادبیات اقلیمی»، مؤلفه‌های اقلیمی را در آثار دو نویسنده مذکور بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که هدف هر دو نویسنده نقد فئودالیسم سیاسی و اقتصادی و دفاع از حقوق مردم ستم‌دیده و بازگشت به فرهنگ اصیل بومی است. در این تحقیق، عناصر آب‌وهوایی و جغرافیایی، زیست‌بومی، زبانی و واژگانی، مثل‌ها و رسوم اجتماعی مورد توجه بوده است.

حقوق‌روستا و وحیدزاده (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی تطبیقی بینامتنی تاثیر گابریل گارسیا مارکز بر ادبیات داستانی فارسی با تأکید بر مقایسه دو اثر صد سال تنهایی و بالون مهتا» بر مبنای نظریه ترامتیت ژرار ژنت، بینامتنیت دو اثر را بررسی نموده و به این نتیجه رسیده‌اند که از نظر محتوایی شباهت‌های موجود در دو اثر از نظر شخصیت‌ها و رخدادها دیده می‌شود و از ساختاری نیز شروع متن‌ها و خط زمانی چرخشی را می‌توان از جمله موارد مشابه در نظر گرفت.

همچنین در مقاله «مطالعه تطبیقی رئالیسم جادویی در آثار ساعدی و مارکز»، آرش مشفق و الهام علوی ایلخچی (۱۳۹۶) عناصر رئالیسم جادویی را در مهم‌ترین آثار

غلامحسین ساعدی و گابریل گارسیا مارکز بررسی و شیوه به کارگیری این عناصر را در آثار این دو نویسنده به صورت تطبیقی مقایسه کرده‌اند.

در مقاله «بررسی نمودهای مشابه و متمایز رئالیسم جادویی در داستان ملکوت اثر بهرام صادقی و «پیرمردی فرتوت با بال‌های عظیم» اثر مارکز» نوشته محمد مرادی و فاطمه طوبایی (۱۳۹۶) به روش تطبیقی - مقایسه‌ای و با تأکید بر رویکرد مکتب امریکایی، نمودهای مشابه و متمایز این گونه ادبی در داستان ملکوت از بهرام صادقی و «پیرمردی فرتوت با بال‌های عظیم» اثر مارکز بررسی و تحلیل شده است و نتایج بیانگر آن است که این دو داستان از نظر خاستگاه فرهنگی، نمود باورها و عقاید شگفت، استفاده از نمادها، و تقابل و آمیختگی سنت و مدرنیته، در محدوده رئالیسم جادویی قرار می‌گیرند؛ اما با توجه به تفاوت‌های فرعی، داستان‌های مارکز و بسیاری از نویسندگان امریکای لاتین از منظر دربرگرفتن مؤلفه‌های رئالیسم جادویی با واقعیت‌گرایی موجود در ادبیات روستایی ایران تناسب بیشتری دارند.

مقاله «تحلیل عناصر مدرنیته در رمان کلیدر محمود دولت‌آبادی» (۱۳۹۹) با روش تحقیق توصیفی - تحقیقی، به بازتاب عناصر و نمودهای سنت و مدرنیته در جامعه ایرانی پرداخته و در تقابل سنت و مدرنیسم، عناصری از مدرنیته مثل تغییر و دگرذیسی، رویکرد انتقادی به مسائل، اندیشه‌های بنیادین و تئوری‌های انسان‌شناسانه و فلسفی، انسان‌محوری، خردباوری و خودآگاهی، تاثیرپذیری از مکاتب ادبی و سیاسی و دیدگاه ماتریالیستی را عنوان و بررسی کرده است.

در مقاله «ویژگی‌های زبان روایت در سه اثر از محمود دولت‌آبادی» از حسین حسن‌پورآلاشتی (۱۳۸۶) به بررسی زبان و لحن روایت از دیدگاه سبک‌شناسی در داستان‌های «عقیل عقیل»، «جای خالی سلوچ» و «کلیدر» پرداخته شده که تلفیق گونه‌های عامیانه، کهن و بومی با ساختمان‌های نحوی خاص و تشبیهات گسترده حسی در بافت نحوی ویژه اهم شاخص‌های سبکی زبان داستان‌های او را شکل می‌دهد.

۳. بحث

۳-۱. ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی در دوره معاصر مورد توجه قرار گرفته و بسیاری از محققان را بر آن داشته تا از طریق مقایسه آثار گویندگان در نقاط مختلف دنیا به عناصر مشترک فرهنگی و یا تاثیرات و تأثرات پی ببرند. «برخی از اهل پژوهش، ادبیات تطبیقی را شاخه‌ای از تاریخ ادبیات و گروهی نیز آن را از شاخه‌های نقد ادبی می‌دانند که کار آن پرداختن به سنجش آثار انواع دوره‌ها، سبک‌ها و انواع ادبی و به‌طور کلی مقایسه ادبیات در مفهوم کلی آن در دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌باشد.» (محسنی نیا، ۱۳۹۳: ۳۵)

ادبیات تطبیقی «چه در زمینه موازنه ادبیات دو یا چند قوم و چه درباره روابط ادبی ملل و چه در باب اصول و موازین کلی ادبیات و جز این‌ها، از مقوله ادبیات تطبیقی خواهد بود.» (نجفی، ۱۳۵۱: ۴۴۸)

نقد تطبیقی آثار ادبی می‌تواند در مطالعات جامعه‌شناسی نیز موثر واقع شود. مطالعه عناصر مشترک جوامع مختلف و نوع تعامل ملت‌ها با مسائل اجتماعی و فرهنگی که در همه‌جا وجود دارد در شناخت اشتراکات فرهنگی نقش اساسی دارد. این نوع نقد، نه تنها مکمل تاریخ ادبیات و اساس نقد ادبی است، بلکه عامل بزرگی در تحقیقات جامعه‌شناسی و درک صحیح آنهاست که می‌تواند جوامع بشری را به سوی تفاهم و تعامل میان انسان‌ها سوق بدهد.

از سویی می‌توان از طریق نقد تطبیقی تاثیرگذاری جامعه و ملتی را در جامعه و ملت دیگر بررسی نمود. قصه‌هایی با مایه‌های مشترک در ادبیات ایران و جهان نشان از این واقعیت دارد که بینامتنیت موجود در این آثار تصادفی نبوده و ناشی از ارتباط فرهنگی ملت‌ها با یکدیگر است.

به بیانی دیگر «ادبیات تطبیقی شاخه‌ای است از نقد ادبی که از روابط ادبی ملل مختلف با هم و از انعکاس ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید؛ ادبیات تطبیقی تصویر و انعکاس ادبیات و فرهنگ ملتی است در ملت یا ملت‌های دیگر» (نجفی، ۱۳۵۱: ۴۴۶)

۳-۲. فرهنگ

فرهنگ در مفهوم کلی «مجموعه اندوخته‌های بشری است که در طول قرن‌ها و سالیان دراز در اثر کوشش انسان‌ها جهت رفع نیازها، تداوم و بقا و تکامل خود پدید آمده است.» (سیف‌اللهی، ۱۳۷۹: ۱۶۶) و به عبارت دیگر، فرهنگ تمام آداب و رسوم و باورها سبک زندگی است که افراد در مجموعه‌های خاص زندگی خود دارا بوده و به آن پایبندند و در دوره‌های مختلف شاهد دگرگونی‌های آن نیز هستیم. فرهنگ جوامع با پیشرفت‌ها و تعامل با ملل دیگر دچار تحول و دگرگونی می‌شود اما بساری از باورها و اعتقادات به‌ویژه اگر ریشه در شرع و عرف داشته باشد به سختی دگرگونی پیدا می‌کند به همین دلیل فرهنگ خاص جوامع مختلف را می‌توان در آثار داستانی مشاهده کرد گرچه شباهت‌های فرهنگی نیز وجود دارد اما نمی‌توان فرهنگ جوامع غربی و شرقی را بر یکدیگر منطبق دانست. آداب و رسوم هر قوم بر اساس نحوه زندگی اجتماعی و محیط، مذهب و اعتقادات شکل می‌گیرد از این رو در جوامع مختلف مذهبی با افکار و آموزه‌های دینی متفاوت علاوه بر تفاوت‌های اقلیمی باید بر تشابهاتی که در نتیجه تعالیم مذهبی پدید آمده توجه داشت.

۳-۳. اختلافات و اشتراکات فرهنگی دولت‌آبادی و مارکز

در ادبیات بوم‌گرا به ویژگی‌های بومی و شرایط زیستی، فرهنگ و آداب و رسوم، باورها و عقاید، مناسبات و روابط اجتماعی حاکم بر یک منطقه توجه می‌شود. عناصری چون نحوه گذران زندگی، گویش‌ها و لهجه‌های محلی، روابط و مناسبات اقتصادی، مردم‌شناسی، زبان، تاریخ، مذهب و جامعه‌شناسی ذیل این عنوان قرار می‌گیرد. در بررسی فرهنگ دو کشور با تفاوت‌های فراوان مانند ایران و آمریکای لاتین، انتظار می‌رود اختلافات چشمگیری وجود داشته باشد. مارکز و دولت‌آبادی به‌عنوان نمایندگان مردم آمریکای لاتین و ایران، در آثار خود جامعه و مردمی را نشان می‌دهند که با آن‌ها در ارتباط تنگاتنگ قرار دارند و هر دو نویسنده به سبک رئالیسم پایبند بوده و گرچه مؤلفه‌های سوررئالیستی را نیز از نظر دور نداشته‌اند، بُعد واقع‌گرایی آثار آن‌ها موجب شده

بتوانیم از این طریق به فرهنگ و آداب و رسوم این دو کشور پی ببریم. همچنین در امور فرهنگی و اجتماعی در نمایی کلی دارای مشابهتهایی هستند که میان ملت‌ها وجود دارد. در این جا به بررسی این موارد از جهت تشابه و افتراق می‌پردازیم.

۴. بررسی مؤلفه‌های فرهنگی و رسوم در آثار دولت آبادی و مارکز

۴-۱. عناصر فرهنگی

۴-۱-۱. سرگرمی‌های فردی و جمعی

از دورترین زمان‌ها تاکنون انسان‌ها برای مواقع بیکاری و خانه‌نشینی خود برنامه‌هایی داشته‌اند که در میان زنان و مردان و کودکان متفاوت است. سرگرمی‌های شهر و روستا نیز با هم تفاوت‌های مهمی دارد و البته سنت و مدرنیته نیز در آن نقش مهمی ایفا می‌کند. در آثار دولت آبادی بیشتر با جوامع روستایی ارتباط داریم ولی مارکز به جامعه شهری هم توجه دارد. با مقایسه آثار این دو نویسنده می‌توان متوجه شد بسیاری از سرگرمی‌های افراد مشابهت کامل دارند برای مثال می‌توان از «جنگ خروس‌ها» نام برد که هم در «آوسنه بابا سبحان» و هم در «صد سال تنهایی» و همچنین در داستان «کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد» دیده می‌شود. سرهنگ در خانه خروس دارد و برای وی ذرت می‌خرد این خروس برای جنگ خروس‌ها تربیت می‌شود و جنبه اقتصادی از نوعی که در روستاها دیده می‌شود ندارد و نوعی قمار یا بخت‌آزمایی است که برای صاحبش اعتبار به همراه دارد. این همان رسمی است که ماجرای آن داستان صد سال تنهایی را رقم می‌زند و گویا در آمریکا از سرگرمی‌های معمولی به شمار می‌رود.

قمار یا بخت‌آزمایی از سرگرمی‌های افراد است؛ زن سرهنگ هم چتری را در بخت‌آزمایی برده است (مارکز، ۱۳۳۵: ۱۳) یا در صفحه ۱۶ همین کتاب از بستن قمارخانه سخن به میان آمده که علت آن مراسم تدفین است. حضور جوانان در قمارخانه و شیره‌کش‌خانه به‌عنوان سرگرمی در کلیدر نیز نمود دارد. جوانان روستایی عادت به شب‌زنده‌داری دارند. حتی در مراسم عروسی هم برای خوشگذرانی به این نوع مکان‌ها

می‌روند: «برخی به شیره‌کش‌خانه‌ها می‌رفتند جمعی به بازی قمار دخمه‌ای می‌رفتند و گروهی به میدان و کال کنار کتل تا گوی بازی یا ترنا به خط و کلاه و غیره را براه بیندازند.» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۰: ج ۹: ۲۳۶۶)

۴-۱-۲. رسوم مذهبی و اعتقادات

در جوامع سنتی، مردم باورهای مذهبی و سنت را در هم آمیخته و با اعتقاد راسخ به آن عمل می‌کنند و به‌نوعی جنبه تقدس به آن می‌دهند و گاه برخی باورها تبدیل به تابو می‌شود که تخطی از آن در عرف جایز نبوده در نظر عوام به‌عنوان خطای شرعی نیز محسوب می‌گردد. دولت‌آبادی و مارکز از جمله نویسندگانی هستند که به نقد باورهای رایج پرداخته‌اند و این مسئله را به شکلی غیرمستقیم با نشان دادن کنش شخصیت‌ها بیان می‌کنند. به عقیده گلدمن «فاعل آفرینش‌های فرهنگی جهان‌بینی جمعی است نه نظر فردی؛ زیرا نویسنده از میان جمعی با عقاید خاص خوشان برخاسته است.» (گلدمن، ۱۳۷۱: ۲۶-۳۲)

مارکز به‌عنوان فردی برخاسته از جامعه‌ای که مذهب را در رابطه با زندگی دارای توجیهی نمی‌داند، با توصیف وضعیت کشیش، که جنبه ناتورالیستی دارد نشان می‌دهد اعتقادی به تقدس کشیش ندارد و آن‌ها را همچون افراد عادی و حتی بدتر نمایش می‌دهد. در کتاب ساعت شوم توصیفی از کشیشی و کلیسا دارد که نشان از نفرت وی از مذهب کشیشان است. او کشیش و کلیسا را با بوی بدی توصیف می‌کند که ناشی از ادرار پدر آنخل و در واقع نمادی از اعمال پلیدی است که توسط این قشر سر می‌زند: «بی آن‌که دست و رویش را بشوید و بی آنکه دعا بخواند لباس پوشید، قوی‌بینه و سرخ و سفید بود حالت آرام گاو خانگی را داشت... پدر آنخل پیش از رفتن به صحن کلیسا به آبریزگاه رفت، ... درون کلیسا بویناک بود...» (مارکز، ۱۳۶۸: ۲۴)

در رمان صد سال تنهایی مارکز نشان داده است که با آمدن کشیشان، نظم به هم خورده و دشمنی ایجاد شده و زندگی سخت‌تر شده است. در حالی که پیش از آن همه شبیه به هم بوده حتی خانه‌هایشان تفاوتی با هم ندارد و هیچ برتری موجود نیست اما وقتی کلیسا ساخته

می‌شود برتری از آن کشیش است و اوست که تصمیم می‌گیرد چه چیزی خوب است و چه چیزی بد.

در کتاب‌های دولت آبادی هم مذهب چندان جلوه‌ای ندارد شخصیت‌ها اهمیتی به مذهب نمی‌دهند و نگاه سنتی به رسوم دارند. وی در کلیدر نادعلی را در حال وضو گرفتن و نماز خواندن نشان می‌دهد و این کار او را به گناهی که وی مرتکب شده ربط می‌دهد به این معنی که او برای آموزش گناهِش نماز می‌خواند نه برای عشق به خدا یا انجام امری مذهبی: «با ذکر ورد و صلوات لب گودال خانه می‌نشست وضو می‌گرفت و می‌رفت سجاده مانده از پدر را پهن می‌کرد و به نماز می‌ایستاد. بعد از نماز هم چند دور تسبیح صد و یک دانه حاج حسین را می‌گرداند و سپس با این گمان نزدیک به یقین که پاره‌ای از گناهانش شسته شده است...» (دولت آبادی، ۱۳۷۴: ج ۳: ۶۵۲)

«اعتقادات و سنت‌های یک سرزمین همه ریشه در اسطوره آن سرزمین دارد که مارکز در بعضی مواقع با زبان رمز آن‌ها را بیان کرده است مثل نجوشیدن شیر روی اجاق که آن را نشانه اتفاقات شوم می‌دانند. مثال دیگر برای نمادپردازی آن است که اورسولا به‌عنوان نماینده و نماد حفظ سنت‌ها معرفی می‌شود و تا آخر عمر برای حفظ آن تلاش می‌کند. اورسولا، در این رمان کسی است که با سنت‌ها ارتباط دارد و در چنین جامعه‌ای با تکنولوژی جدید و استعمار تا حدودی می‌تواند استواری خود را حفظ کند و می‌خواهند دوباره سرزندگی را به ماکوندو برگرداند و مردم را از تنهایی که نماد ویرانگی است دور کند.» (آتش سودا و توللی، ۱۳۸۹: ۲۳)

یکی از سنت‌ها که ریشه در مذهب دارد آیین دفن مرده است که رسومی دارد اما این رسوم همیشه ارتباطی با مذهب ندارد بلکه به صورت سنت در آمده است. این است که علی گناو دنبال قبر پدرش می‌گردد تا مادرش را هم نزدیک او دفن کند: «علی گناو چشم گرداند تا قبر پدرش را بیابد این همچنان سنت بود که خانواده‌ای کنار هم به خاک سپرده شوند علی گناو هم که یکی از بی‌قیدترین مرده‌های زمینج بود بنا به عادتی که نمی‌دانست از کجا آمده و چگونه به او راه یافته دلش می‌خواست مادرش را کنار پدر خاک کند. پس

پیشاپیش مرگان در لابلای گورها پرسه می‌زد. راهی جز این نبود که اندازه بگیرد. از گور تا گور. به کنار مقبره آقا رفت و چهل قدم رو به قبله برداشت بیلش را در زمین فرو نشاند و به مرگان گفت: «همینجاست.» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۱۹۲)

در صد سال تنهایی نیز نشانه‌هایی از اعتقادات فرهنگی و ارتباط روحی مادر و فرزند را که در کهن‌الگوها و باورهای اساطیری ریشه دارد می‌بینیم: «تیرش را برداشت و تنها گلوله را به سینه خود، درست در وسط دایره‌ای که پزشک با پنبه آغشته به‌یُد کشیده بود شلیک کرد. درست در همان لحظه در ماکوندو، اورسولا در آشپزخانه، از این که چرا شیر روی اجاق نمی‌جوشد تعجب کرد و در قابلمه را برداشت. قابلمه شیر پر از کرم بود. با تعجب گفت: «نورلیانو را کشتند. به عادت تنهایی خود نگاهی به حیاط انداخت و چشمش به خوزه کادیو بوئندیا افتاد که خیس باران و خیلی پیرتر از موقعی بود که مرده بود. زیر درخت بلوط نشسته است. اورسولا به او گفت: از پشت سر به او شلیک کردند. حتی چشمانش را هم نبستند. طرف‌های غروب، از میان پرده اشک، چشمش به طبقه‌هایی نورانی و نارنجی رنگ افتاد که مثل بخار در آسمان پیش می‌رفت حس کرد نشانه مرگ است. هنوز داشت زیر درخت بلوط، روی زانوان شوهرش اشک می‌ریخت که سرهنگ آرکادیو بوئندیا را در پتویی که از زیادی خون خشک و سفت شده بود به خانه آوردند. سرهنگ آرکادیو بوئندیا متوجه شد که اطرافش را یک دسته طلاب خدمتگزار گرفته‌اند و دارند برای آمرزش روحش سرودهای نومیدانه‌ای می‌خوانند. احساس تأسف کرد که چرا همان‌طور که در اصل خیال داشت، لااقل برای مسخره کردن پیش‌بینی فال ورق پیلار ترنرا، گلوله را در دهان خود شلیک نکرده بود.» (آتش‌سودا، توللی، ۱۳۸۹: ۲۳)

گرچه در فرهنگ ایرانی رسم بر عزاداری طولانی مدت برای مردگان هست و همچنین مراسم ختم برگزار می‌گردد این شخصیت چنین کاری نمی‌کند و مرگ مادر را با دفن کردن او فراموش کرده مراسم هم برگزار نمی‌کند. البته در خراسان خاکسپاری میّت و مجالس ترحیم، مراسم خاصی دارد که دولت‌آبادی در برخی از داستان‌هایش چند مورد از

آن‌ها را آورده است، مانند قرائت قرآن، شرح جزئیات مراسم تدفین و مجلس ترحیم. ضمن این که به وصیت کردن قبل از مرگ نیز اشاره‌ای گذرا کرده است.

احترام به اموات و تعطیل کردن برخی امور روزمره از ویژگی‌های شخصیت‌های کتاب «کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد» دیده می‌شود. بچه‌ای می‌خواهد سازدهنی بزند که او را منع می‌کنند: «این را نزن امروز در شهر کسی مرده». (مارکز، ۱۳۳۵: ۱۳) کسی که مرده آنقدر نزدیک نبوده که بچه او را بشناسد ولی سرهنگ به مراسم دعوت شده و از آن خبر دارد و انتظار دارد احترام مرده رعایت شود.

برای شرکت در مراسم تدفین آداب خاصی وجود دارد که در همه فرهنگ‌ها رعایت می‌شود اما چگونگی آن اندکی متفاوت است. برای مرده لباس سفید می‌پوشد ولی چون اتو ندارد سیاه را بر می‌دارد. لباس سیاه را او در عروسی یا مواقع خاص می‌پوشد. برای نگهداری لباس کنار آن نفتالین گذاشته است. (همان: ۱۴) «مردها سفید پوش با کراوات سیاه» (همان: ۱۶) ولی زنان لباس سیاه می‌پوشند. (همان: ۱۶) در زمان صد سال تنهایی نیز مرگ رمه دیوس موجب برگزاری مراسم عزاداری طولانی مدت می‌شود که بر اساس رسم آنها، سکوت یک‌ساله و کشیدن پرده‌های خانه نشانه آن است. (مارکز، ۱۳۵۷: ۸۳) همچنین برای مرگ پیتروکرسپی تشییع جنازه باشکوهی برگزار می‌شود. (همان: ۱۰۲)

به روایت دولت آبادی، زنان به هنگام برآشفتگی و گریه و زاری، روی خود را می‌پوشانند: «پوشاندن روی به هنگام برآشفتگی و اشک، خوی زنان ما است». (همان: ۲۸۴) در بین ایلیاتی‌ها رسم بر این است که زنان داغدار، بعد از مرگ عزیزان خود، موهایشان را که معمولاً بلند است، می‌برند و هنگام خاکریزی، داخل قبر می‌پاشند و با این عمل، نهایت سوگواری خود را نشان می‌دهند. «بلیس، به آرامی، سربند باز کرد، آن‌چه گيله و گیسو که داشت، به دور دست پیچید و به گزلیکی از بیخ بریدشان و بر گور پاشید.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۲: ۲۵۱۸)

۴-۱-۳. زنان و خانواده

فرهنگ اجتماعی مردم ایران در نواحی مختلف بر اهمیت مرد در خانه استوار است. در این فضای فرهنگی، هرگاه زنی تنها و بی‌پشتوانه باشد از سوی مردان مورد تعرض واقع می‌شود. در داستان سفر، مهاجرت مرد خانه منجر به اتفاقاتی ناگوار می‌شود از جمله ایجاد مزاحمت از سوی مرحب برای زن مختار و تسلیم شدن زن به او.

در داستان‌های دولت‌آبادی، زنان هویت مستقلی ندارند و اغلب در کنار مرد تعریف می‌شوند. به طوری در رمان جای خالی سلوچ می‌بینیم، «نبود سلوچ نبود همه چیزهایی است که در جامعه روستا تکیه‌گاه اجتماعی و اقتصادی او هستند. سرگشتگی مرگان سرگشتگی تمام جامعه و بی‌هویتی مردم را در یک دوره تاریخی دگرگونی اجتماعی نشان می‌دهد پایه‌های ساختاری رمان بر این دو عامل نبود سلوچ و سرگشتگی مرگان استوار است و گسترش روند مضمون رمان هم رو به سوی این دو دارد.» (نواب‌پور، ۱۳۶۹: ۲۳۱)

رقابت مردان برای تصاحب زنی که دوستش دارند در همه جوامع وجود دارد و نمی‌تواند خاص فرهنگی مستقل باشد اما نحوه تعامل با این معضل متفاوت است. در داستان آوسنه بابا سبحان، غلام که قصد ازدواج با شوکت را داشته با شنیدن جواب رد و کتک خوردن از مسیب در شب عروسی شوکت، کینه به دل گرفته بر سر دعوایی که به ظاهر بر سر زمین است، صالح -شوهر شوکت- را می‌کشد و خود نیز در اثر عذاب وجدان به کلانتری می‌رود. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۶۳۵-۶۳۸)

وی در جای خالی سلوچ، زنی تنها را تصویر می‌کند که به خاطر رفتن شوهرش همه مشکلات بر سرش آوار شده‌اند. در داستان سفر، هجرت مرد موجب بدبختی زن و سرافکنندگی و دست‌درازی به اوست. بنابراین «زن تنها در صورتی می‌تواند از زندگی آرام و بی‌دغدغه بهره‌مند شود که در کنار مرد خانه باشد و زیر سایه یک مرد روزگار بگذراند.» (شهرپراده، ۱۳۸۲: ۹۴)

اما در نظام آموزشی آمریکا برابری زن و مرد از ویژگی‌های تربیتی است. «شخص در این فرهنگ استقلال دارد و می‌تواند به تنهایی تصمیم بگیرد. ویژگی برابری یکی از

ارزش‌های بنیادین آمریکاست که ریشه در جریان‌ات تاریخ این کشور دارد.» (شیروانی، ۱۳۹۴: ۱۸۴) عروسی آرکادیو با خواهرخوانده‌اش در عرف اجتماعی آن جامعه پذیرفته نیست اما وقتی آکاردیو به سراغ پیتر و کرسپی می‌رود و خبر عروسی خود را با ربکا به او می‌دهد، وی عکس‌العمل خشنی انجام نمی‌دهد و بعد به آمارانتا دل می‌بندد و زمانی که او هم وی را رد می‌کند دست به خودکشی می‌زند. در این فرهنگ متفاوت، روحیه کینه‌ورزی را نیز باید در نظر داشت. در روستاهایی که مردم دچار مشکلات فراوان و کمبودهایی هستند داشته‌های و نداشته‌ها برایشان ارزشمند است و حاضرند بر سر آن جان بدهند. زمین نیز یکی از این عناصر است که کشاورزان به آن دلبستگی دارند در حالی که در صد سال تنهایی فقط بحث یک دختر در میان است و مساله اقتصادی در آن دخالت ندارد. اما در هر دو مورد جان فردی از دست می‌رود و این اهمیت وجود فردی خاص در زندگی را می‌رساند.

۴-۱-۴. رسوم ازدواج

ازدواج از مهم‌ترین آداب اجتماعی است که در همه جوامع نمود دارد و مبتنی بر اعتقادات مذهبی، اجتماعی است. در هر جامعه‌ای باورها و پیشینه اعتقادی است که بر رسوم ازدواج تاثیر می‌گذارد. پابندی به سنت‌ها در جوامعی که اعتقادات محکمی دارند بیشتر دیده می‌شود. در سنت ایرانی، ازدواج دارای رسوم خاصی است که در دوره مورد بحث تخطی از آن امکان‌پذیر نیست. دختران حق انتخاب همسر ندارند و در سنین پایین به خانه بخت می‌روند اما در دنیای غرب این مسئله وجود ندارد. خانواده‌ها دخالت کمی دارند و روابط حتی بدون عقد ازدواج هم سر می‌گیرد. در رمان جای خالی سلوچ شاهد ازدواج ناهمگون هاجر با مردی متأهل هستیم که با سروصدا و داد و فریاد اعتراض او همراه است ولی هیچکس از او دفاع نمی‌کند.

در مقابل، دختران صد سال تنهایی به سادگی با مرد موردعلاقه خود ارتباط برقرار می‌کنند حتی آمارانتا مدت‌ها مردی را می‌فریبد و قول ازدواج می‌دهد ولی بعد او را

می‌ماند تا جایی مرد جوان خودکشی می‌کند ولی خانواده دختر دخالتی ندارند. ازدواج آرکادیو با خواهرخوانده‌اش از نوعی است که برای خانواده پذیرفته نیست و تنها به طرد شدن آن‌ها می‌انجامد ولی در همین جامعه رسم خواستگاری نیز وجود دارد که نمونه‌اش را در خواستگاری رسمی آئورلیانو از رمدیوس می‌بینیم. (ر.ک: مارکز، ۱۳۵۷: ۶۷)

مخالفت خانواده با ازدواج در کلیدر هم دیده می‌شود. با وجود این که فرار دخترها با نامزد خود در موارد بسیاری اتفاق می‌افتد، از نظر عرف و اخلاق مذموم است و چنانکه می‌بینیم فرار شیرو با ماه درویش منجر به آبروریزی و انتقام‌گیری برادرهای شیرو از ماه درویش و بریدن موهای شیرو می‌گردد و تا انتهای داستان نیز برادرها شیرو را به جمع خانواده راه نمی‌دهند. این نوع خشونت در آثار مارکز و در دنیای غرب دیده نمی‌شود و خاص فرهنگ کشورهای شرقی است که تعصب بیشتری روی دخترها و ازدواج آن‌ها دارند.

در کلیدر به آداب و رسوم زیادی اشاره شده است که مردم ایران به آن پایبندند از جمله آداب ازدواج است که برخلاف سایر ملل در ایران بسیار با آب و تاب برگزار می‌شود. این مراسم در کلیدر با شرح حمام بردن داماد، اصلاح سر و صورت، انواع بازی‌ها و شادی‌ها انجام می‌شود. (ر.ک: دولت‌آبادی، ۱۳۷۰: ج ۹: ۲۳۶۶) قند شکستن برای پذیرایی از میهمان (همان: ۲۳۴۶)، ولیمه عروسی (همان: ج ۹: ۲۱۵۳)، پذیرایی از میهمانان (دولت‌آبادی، ۱۳۶۴: ج ۱: ۴۰۵) و بسیاری رسوم دیگر در ارتباط با این کار توضیح داده شده است. یکی دیگر از رسوم که مربوط به روستا در مورد روابط دختر و پسر و آیین‌های خواستگاری است. در خاطره‌های دور مرگان، سلوچ را می‌بینیم که هنگام درو کردن، خوشه‌های بیشتری را برای او بر جا می‌گذارد و این کار رسم است و کسی اعتراض نمی‌کند: «دروگر جوان اگر خواهان دختری بود این را حق خود می‌دانست که بوته‌های خشک گندم را با کاربرد خیره وار مگال چنان بتکاند تا خوشه‌های خشکیده و سست بر زمین ریزند.» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۲: ۱۲۳)

ازدواج در سن کم برای دختران رسم است و این رسم علاوه بر اینکه عملاً نشان داده می‌شود از زبان علی گناو نیز این گونه می‌شنویم: «کلاهد را که برای دختر پراندی و زمین نخورد عروسوار است. طاقت هم پیدا می‌کند.» (همان: ۱۹۶)

برخی از مهم‌ترین اشارات به رسوم و قوانین ازدواج که دولت آبادی و مارکز به آن‌ها پرداخته‌اند به شرح زیر است:

۱. سن ازدواج دختر

در جوامع آن روزگار اعتقاد بر این بوده که وقتی دختر به سن بلوغ رسید، باید او را شوهر بدهند: «پیش از آن به اصلان گفته بودند، خدیج هنوز نارس است، از شوی می‌ترسد اما اصلان نمی‌خواست باور کند. خدیج پا به سیزدگی گذاشته بود.» (دولت آبادی، ۱۳۸۲: ۳۲۹) ازدواج در سنین پایین در بعضی از آثار مارکز همچون صد سال تنهایی دیده می‌شود.

۲. نحوه ابراز عشق

زندگی کردن در مناطقی که مردم آن پایبند سنت‌ها هستند، محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند و این محدودیت‌ها منجر به ایجاد تغییراتی در روش‌های بروز علاقه می‌شود؛ مانند دادن دستمال به عنوان نشانه، همراه قاصد برای ملاقات دیگر: «ماه درویش تاب خموشی نداشت. دستمال ابریشمی را از جیب قبایش بیرون کشید و گفت: شیرو! دختر کلمیشی این را فقط تو می‌دانی، من می‌دانم، شیرو می‌داند و خدای بالاسر. این دستمال را به او بده و بگو فردا شب، ماه که برآمد من دم دهنه قنات چشم به راه هستم. سفیدبخت باشی دختر. مگذار برارهاش ملتفت بشوند. مادرش هم بود نبرد. او معطل پیغام من است.» (همان: ۳۹)

در کتاب «صد سال تنهایی» نیز می‌خوانیم: «آئورلیانو اکنون نه تنها همه چیز را می‌فهمید، بلکه تجربیات برادرش را قدم به قدم برای خود مزمزه می‌کرد. یک بار که برادرش جزئیات عشق‌بازی را برای او شرح می‌داد، صحبتش را قطع کرد و پرسید: چه حسی به آدم دست می‌دهد؟ خوزه آرکادیو بلافاصله جواب داد: مثل زلزله است.» (مارکز، ۱۳۵۳: ۲۴۷)

۳. مراسم خواستگاری

در دهات‌های خراسان و در بین ایلیاتی‌ها مثل هر جای دیگر ایران، رسم بر این است که زن‌ها (مثلاً مادر، خواهر و...) به خواستگاری بروند. البته ظاهراً نبات یا کله قندی با خود می‌برند که نشانه شیرینی است و به خوش‌یمن بودن تعبیر می‌شود. این امر، ریشه در باورهای قدیمی دارد. «دست بر قضا، ما هم خیال داشتیم بابت صبیّه بیایم خرسف، لابد خودت هم چیزهایی می‌دانی! جوان مایبگ محمدخان، خیال دارد داماد بشود. خواستیم چار، پنج من نبات و در داریم و بیایم خرسف.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۲: ۱۶۵)

اما در صورت مخالفت خانواده‌ها، ممکن است دختر و پسر به دلیل علاقه شدید نسبت به یکدیگر، تصمیم به فرار بگیرند و با این کار، خانواده‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرار بدهند که البته تبعات زیادی در بر دارد. از جمله این که خانواده دختر برای رفع آبروریزی ناشی از فرار دختر، گیس او و خشتک داماد را می‌برند و با این کار، قطع علاقه آن‌ها را با خانواده خود اعلام می‌کنند. «عبدوس را از خود و از ده رانده بودند، عبدوس هم دست مهتاو را گرفته و روی به توپکالی‌ها آورده بود.» (همان: ۸)

اما در آثار مارکز خانواده‌ها نقش پررنگی ندارند و ابراز علاقه پسر و دختر، مستقیم و بدون واسطه بیان می‌شود: «از ته دل آرزو کرد که او وعده ازدواج با آمارانتارا را به خاطر بیاورد... آمارانتارا تمام کوشش خود را به کار می‌برد تا بار دیگر در قلبش خاکسترهای عشق جوانی را حس کند.» (مارکز، ۱۳۵۷: ۱۲۵)

۴. نامزد کردن دختر و پسر قبل از تولد

دیده می‌شود که دختری را قبل از تولد با پسر کوچک یکی از اعضای نزدیک خانواده نامزد می‌کنند. این کار توسط بزرگ و رئیس خانواده انجام می‌شود: «بچه‌تان اگر پسر بود که وصیت می‌کنم برادرخوانده گل محمد بشود؛ دختر اگر بود، من از همین حالا، او را به نام این گل، نومزاد می‌کنم.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۲: ۲۴۴۶)

اما در آمریکای لاتین رسم بر این است که هنگام عقد مهمانان گرداگرد عروس و داماد حلقه‌ای به شکل قلب درست می‌کنند و با یک روسری بزرگ شانه عروس و داماد را

به هم می‌بندند زیرا معتقدند این کار سبب می‌شود که زندگی مشترک نتواند آن‌ها را از یکدیگر جدا کند.

۵. حمام عروسی و حنابندان

در صبح روز عروسی چند تن از خویشاوندان داماد با یک تشت حنا و چند قالب صابون و مقداری شیرینی و مقداری پول به خانه‌ی عروس می‌روند و عروس را با مادر داماد و چند تن از خویشان و دوستان نزدیکش به حمام می‌برند. حمام عموماً قُرق می‌شود. دولت آبادی بیشتر به حمام بردن داماد اشاره کرده است: «حالا ناشتایت را که خوردی، برو به میرزا بگو سر اصلان را اصلاح کند و ریشش را خوب تیغ بیندازد. شیدا هم با بردارش می‌رود حمام نورجهان خودش حنا را آب کرده... قدیر داماد را گفت که زیر دست سلمانی بنشیند... بنشین دور سرت را اصلاح کند؛ باید بروید حمام. صمد حمام را قرق کرده برایتان.» (دولت آبادی، ۱۳۸۲: ۲۱۰۰-۲۱۰۱)

«خون وقتی باید به زمین بریزد که داماد از حمام می‌آید بیرون داماد وقتی باید از حمام بیرون بیاید که آقا و دیگر مهمان‌ها، وارد قلعه می‌شوند. همین دم در خانه هم خون می‌کنیم، نه جلو رباط، نذر دارم.» (همان: ۲۱۰۰)

«کار حنابندان، پاکیزه پایان گرفته بود حنا حدّ رنگ خود را بر کف دست‌های بیگ محمد به جا گذاشته بود.» (همان: ۲۲۶۷)

ازدواج در آثار مارکز اما آداب مهمی ندارد. مراسم ازدواج در کلیسا برگزار می‌شود بدون هیچ برنامه اضافه‌ای: «آئورلیانو بوئندیا و رمدیوس مسکوتو یکشنبه روزی از روزهای ماه مارس در برابر محرابی که به پدر روحانی نیکانوررئینا در اتاق پذیرایی ساخته بودند با هم ازدواج کردند.» (مارکز، ۱۳۵۷: ۷۶)

۴-۲. عناصر اجتماعی

۴-۲-۱. مهاجرت

مهاجرت‌ها تحت تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی قرار دارد. دولت آبادی شخصیت‌های روستایی را در مقام مهاجرت به شهر قرار داده و دلایل آن‌را غیرمستقیم بیان می‌کند.

داستان‌های وی اغلب در دهه چهل و پنجاه اتفاق می‌افتد که بحث اصلاحات ارضی به میان آمده و کشاورزی مدرن نیز در حال انجام است که بسیاری از جوانان را به دلیل بیکاری راهی شهرها کرده است. در ایران بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، اختناق و فشار سیاسی، تورم و رکود اقتصادی و کاهش قدرت خرید مردم افزایش تعارضات و درگیری‌های منطقه‌ای از عوامل مهم برای مهاجرت از روستا به شهر به شمار می‌رود که مضمون بسیاری از آثار دولت‌آبادی است با توجه به این که «اصلاحات ارضی در ایران بیش از آن که اقتصادی باشد، سیاسی بود.» (هوگلاند، ۱۳۸۱: ۱)

اما در آثار مارکز مهاجرت دلایل دیگری دارد. مهاجرت در صد سال تنهایی در ابتدا به شکل چند نفری صورت می‌گیرد و بعد آرکادیو به همراه دسته کولی‌ها مهاجرت می‌کند و زمانی که باز می‌گردد قابل شناختن نیست. مهاجرت شخصیت‌های این رمان در اثر نارضایتی از شرایط اقتصادی نیست بلکه دلیل فردی دارند.

در آثار مارکز مسئولیت‌های فردی در بعد اجتماعی مطرح می‌شود. اتفاقی که جوانان را وادار به مهاجرت به نقطه‌ای دیگر می‌کند از سوی یک نفر روی داده و ریشه در باورهای این مردم دارد. در این اثر نیز آنچه شخصیت اصلی را وادار به قتل و بعد مهاجرت نموده، تعصب است. مردی به وی به خاطر عدم ارتباط با همسرش، توهین کرده و او نمی‌تواند این حرف را برباید. در صد سال تنهایی تا سالیان متمادی فردیت است که جریان دارد و بعدها با شکل‌گیری اجتماعی بزرگتر، شخصیت‌ها تحت تأثیر عوامل سیاسی قرار می‌گیرند و زندگیشان دگرگون می‌شود. دولت‌آبادی قصد نشان دادن شکل‌گیری اجتماعات انسانی را ندارد بلکه وی از جامعه شکل گرفته شهری و روستایی آغاز کرده و مشکلات آن‌ها را بیان می‌کند.

۴-۲-۲. تقابل سنت و مدرنیته

مدرنیته در صد سال تنهایی به اشکال مختلف خود را نشان می‌دهد که یکی از آن‌ها تبدیل خانه‌های قدیمی کاهگلی و نین به آجری است. همچنین خوزه آرکادیو که خروس‌بازی می‌کند، با راه اندازی شرکت موز، خروسش را می‌فروشد و در شرکت شروع به کار

می‌کند. ورود بیگانگان به سرزمین ماکوندو نیز نمادی از استعمار است که مرض بی‌خوابی و از دست رفتن حافظه را به دنبال دارد (ر.ک: مارکز، ۱۳۵۷: ۴۵-۴۷)

در رمان صد سال تنهایی، اورسولا تعلق خاطر فراوانی به محل زندگی خود دارد زیرا او فرزنداناش را در آنجا دنیا آورده و حاضر است بمیرد ولی از آنجا کوچ نکند. این زن سنت‌گرا در برابر همه چیز دنیای مدرن مقاومت می‌کند. (مارکز، ۱۳۵۷: ۳۳) تبدیل صدای پرندگان به صدای ساعت‌های زنگداری که عرب‌ها به منطقه آورده‌اند (مارکز: ۶۱) نیز نشانه‌ای از تغییر و تبدل‌های سنتی است.

«خوزه آرکادیو بوئنودیا با خوش خلقی می‌گفت: اگر قرار است نخوابیم، چه بهتر! آن وقت می‌توانیم از زندگی بیشتر بهره ببریم. ولی زن سرخپوست برای آن‌ها توضیح داد که وحشتناک‌ترین چیز مرض بی‌خوابی فقط خود بی‌خوابی نیست، بلکه گرفتار شدن به وضعی وحشتناک‌تر است. از دست دادن حافظه، مریض وقتی به بی‌خوابی عادت کرد کم‌کم خاطرات دوران طفولیت را از یاد می‌برد، سپس اسم و مورد استفاده اشیاء و بعد هویت اشخاص و حتی خود را فراموش می‌کند تا آن که عاقبت در نوعی گنگی و فراموشی فرو می‌رود، موقع خواب دیدند اصلاً خوابشان نمی‌آید. زن سرخپوست با اعتقاد راسخ خود گفت: «بچه‌ها هم بیدار مانده‌اند وقتی این طاعون پا به خانه‌ای بگذارد هیچ‌کس از آن جان سالم به در نمی‌برد.» واقعا همه‌شان به مرض بی‌خوابی مبتلا شده بودند هنگامی که خوزه آرکادیو بوئنودیا متوجه شد که مرض بی‌خوابی در سراسر دهکده شیوع یافته است، سران خانواده‌های اهالی را دور هم جمع کرد و آنچه را که درباره مرض بی‌خوابی می‌دانسته برایشان توضیح داد.» (مارکز، ۱۳۵۳: ۴۵-۴۷)

روایت رمان صد سال تنهایی با آغاز استعمار در ماکوندو آغاز می‌شود و مارکز تصویر مشکلات جامعه‌ای را ارائه می‌دهد که در نتیجه ورود استعمار به آن دچار چه تضادهایی شده است. در جای خالی سلوچ نیز مرگان نیز داری چنین خصوصیتی است او هم از زمینی که سال‌ها بر روی آن کار نمی‌گذرد و در این راه تا پای جان پیش می‌رود و با پسر و دامادش هم درگیر می‌شود.

داستان سفر در جامعه‌ای پر از ظلم خشونت اتفاق می‌افتد به همین علت است که از تغییر شغل استاد صنفی آغاز می‌شود که شکایت او از مدرنیزاسیون و جایگزین شدن تراکتور به جای خیش و گاوآهن است (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۳۱۲) این بن‌مایه در جای خالی سلوچ هم دیده می‌شود. کشاورزانی که با از دست دادن زمین یا مدرنیته شدن آلات کشاورزی امیدی به ادامه کار در روستا ندارند و مجبور به کوچ می‌شوند. بنابراین مدرنیته مشکلاتی را به همراه دارد که بدون تدبیر قبلی، نمی‌توان از آن کناره گرفت. مدرنیسم بر همه جوانب فرهنگی، اجتماعی و هنری جوامع اثر خود را می‌گذارد. این پدیده هم در به‌کارگیری ابزار و لوازم زندگی تأثیر می‌گذارد و هم تحولی فکری را به دنبال دارد؛ به تعبیری دیگر «مدرنیسم نموده‌های بیرونی تمدن را در بر می‌گیرد و مدرنیته عناصر فکری و فلسفی درون آن را.» (بی‌نیاز، ۱۳۹۱: ۱۸۶)

این مشکل در صد سال تنهایی به‌نحوی دیگر بروز می‌کند. ساکنین ماکوندو تا زمانی که در جامعه‌ای بسته زندگی می‌کنند کمتر مشکل دارند اما زمانی که پای کلانتر و شهردار و روحانیون باز می‌شود این جامعه بسته به سمت سیاست‌های جوامع بزرگتر کشیده شده دچار مسائل عدیده‌ای می‌شوند. از این بابت می‌توان مشابهت میان این دو نویسنده را چنین بیان کرد که هر دو به تأثیرات مدرنیته و شهرنشینی توجه داشته‌اند.

۴-۲-۳. نظام ارباب و رعیتی

جامعه روستایی ایران در گذشته تحت تأثیر فتودالیسم قرار داشت و نظام مبتنی بر ارباب و رعیت بر اساس نظام طبقاتی ایران باستان حکومت می‌کرد. دولت‌آبادی در آثاری که بن‌مایه روستایی دارد مانند کلیدر و جای خالی سلوچ این محتوا را به شکلی پرننگ ارائه داده است. بخش مهمی از کلیدر در روستایی اتفاق می‌افتد که ارباب آن آلاچاقی و کدخدایش بابقلی بندار است. در این روستا اغلب مردم تحت نظر کدخدا و ارباب هستند و بسیاری از آن‌ها برای او کار می‌کنند چه در امور خانه و چه در بیرون از آنجا. (ر.ک: کلیدر، ۱۳۷۴: ج ۲، صص ۴۶۰-۴۶۶) که گل‌محمد هیزم‌هایش را برای ارباب آلاچاقی

می برد و با باقلی بندار هم هم کلام می شود (ج ۳: صص ۶۸۰-۷۰۴) و در این صفحات گفت و گوی ارباب آلاچاقی با باقلی بندار و همچنین مهمانی در خانه باقلی و نوکری ماه درویش و قدیر کلفتی شیرو و سایرین دیده می شود.

اما در کتاب های مارکز این ویژگی ها را نمی توان دید و جامعه روستایی تا این حد طبقه بندی شده نیست. در صد سال تنهایی هر کس برای خود زمینی دارد و با دیگران کاری ندارد جامعه ای بی طبقه و آزاد است که برتری در آن وجود ندارد و پس از تبدیل شدن به شهر دیگر از حالت روستایی خارج شده و ویژگی های قانون شهر بر آن حکم فرماست که حضور کشیش و کلانتر موجب آن شده است و گرچه در ابتدا اهالی این موضوع را بر نمی تابند، اما کم کم با آن کنار می آیند. به طور کلی مشخص است که اهالی ماکونو دوست ندارند تحت اختیار کسی باشند و اعتقاد به برابری و آزادی دارند ولی به مرور اتفاقات تازه موجب می شود به شرایط عادت کنند اما زندگی آن ها دستخوش تغییرات منفی شده آرامش آن ها سلب می شود.

نتیجه گیری

با مقایسه عناصر فرهنگی و رسومی که این دو نویسنده در آثار خود به آن توجه داشته اند متوجه می شویم نویسندگان متعهد در همه کشورها به نحوی در صدد بیان آثار تجدد و نوگرایی و رساندن صدای مردم عادی که قربانی برخی اهداف سیاسی و اقتصادی شده، هستند. حس تعلق شخصیت های داستان به آن از جمله شباهت های این آثار است. همچنین در این آثار به شباهت های اقلیمی برخورد می کنیم که نشان از شباهت فرهنگی و اجتماعی جوامع روستایی دارد. برخی عناصر که در زندگی روستایی ناگزیر است در آثار هر دو نویسنده به نحو متفاوتی نمود دارد؛ علی گناو برای مادرش مراسم نمی گیرد چون حاضر نیست برای او که شخصی بی گناه بوده خرجی کند تا فاتحه ای برایش بخوانند ولی این عقیده نشان از فرهنگ ایرانی و اسلامی نیست. علی گناو برای مادرش عزاداری هم نمی کند و حرمت او را نگه نمی دارد در حالی که در سنت ایرانیان مراسم شادی و عقد و ازدواج به تعویق می افتد.

نحوه توصیف دولت‌آبادی از مکان‌ها با احساس و عاطفه همراه است و راوی همراه شخصیت‌ها از صحنه لذت می‌برد. این ویژگی در آثار مارکز وجود ندارد و نزدیکی راوی و احساس او نسبت به مکان حس نمی‌شود. دولت‌آبادی جامعه‌ای خاص را تصویر می‌کند که انسان‌ها ناچار از فراموشی هستند و مشکلات جانبی زندگی روزمره آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار نمی‌دهد ولی شخصیت‌های مارکز برای اموات احترامی قائل شده‌اند که آن‌ها در فرهنگ شهرنشینی ایران می‌بینیم. عزاداری کردن به مدت یک سال برای اموات که صد سال تنهایی برای مرگ رم‌دیوس اتفاق می‌افتد از این نوع است.

می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسندگان عملکرد شخصیت‌ها را بر اساس محیط خاص آن‌ها تصویر کرده‌اند نه آنچه در کلیت جامعه و فرهنگ آن ملت موردنظر است. از این رو به‌طور کلی می‌توان گفت در هر کدام از این جوامع، چیزهایی مورد قبول و باور است که به آن عمل می‌شود و نگاه‌ها اغلب سنتی و حاکی از باورداشتهای پیشین شخصیت‌ها و محیط زندگی آنهاست.

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های بعدی موارد زیر مورد توجه و بررسی قرار گیرند:

۱. مقایسه آثار فرهنگی و تأثیرات مدرنیته بر جامعه میان آثار احمد محمود و گابریل گارسیا مارکز
۲. بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های رئالیسم جادویی در آثار غلامحسین ساعدی و گابریل گارسیا مارکز
۳. تأثیر جریان‌ات سیاسی و اجتماعی در آصار گابریل گارسیا مارکز
۴. ادبیات روستایی و آداب و رسوم فراموش شده در آثار محمود دولت‌آبادی

منابع

۱. اکبری بیرق، حسن (۱۳۸۸) مبانی فکری ادبیات مشروطه، تهران: پایا.
۲. امین مقدسی، ابوالحسن؛ (۱۳۸۶) ادبیات تطبیقی، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.

۳. بهنام، جهانبخش (۱۳۷۵) ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران: فرزانه روز.
۴. بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۹۱) درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی، تهران: افراز.
۵. چهل‌تن، امیرحسین و فریاد، فریدون (۱۳۷۳) ما نیز مردمی هستیم (گفت‌وگو با محمود دولت‌آبادی، تهران: چشمه.
۶. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۲) جای خالی سلوچ، تهران: چشمه.
۷. (۱۳۶۴) کلیدر، چ ۴، ج ۱-۲، تهران: رودکی.
۸. (۱۳۷۰) کلیدر، چ ۸، ج ۹-۱۰، تهران: نوبهار.
۹. (۱۳۶۸) کارنامه سپنج، تهران: بزرگمهر.
۱۰. زرشناس، شهریار (۱۳۸۷) جستارهایی در ادبیات داستانی معاصر، تهران: کانون اندیشه جوان.
۱۱. (۱۳۸۹) پیش‌درآمدی بر رویکردها و مکتب‌های ادبی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. سنایور، حسین (۱۳۸۳) ده جستار داستان‌نویسی، تهران: چشمه.
۱۳. شهپرراد، کتایون (۱۳۸۲) رمان درخت هزار ریشه، ترجمه حسین آذین، تهران: معین.
۱۴. شیروانی، هدی (۱۳۹۴) تحلیل مقایسه‌ای ویژگی‌های انسانی «ایرانی-اسلامی» در ایران و «شخصیت مطلوب» در آمریکا با توجه به کتاب‌های درسی دوره متوسطه، اسناد آموزشی و دیدگاه معلمان، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، به راهنمایی گلنار مهران، دانشگاه الزهرا.
۱۵. عیوضی، محمدرحیم (۱۳۷۲) طبقات اجتماعی و رژیم شاه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۶. غنیمی هلال، محمد (۱۳۹۰) ادبیات تطبیقی، تهران: امیرکبیر.
۱۷. مارکز، گابریل گارسیا (۱۳۸۲) جادوگری از شهر ماکوندو، ترجمه محمدرضا اینانلو، تهران: روزگار.

۱۸. (۱۳۳۵) کسی به سرهنگ نامه نمی نویسد، تهران: گام.
۱۹. (۱۳۵۷) صد سال تنهایی، ترجمه بهمن فرزانه، تهران: امیرکبیر.
۲۰. (۱۳۶۸) ساعت شوم، ترجمه احمد گلشیری، چ ۲، تهران: البرز.
۲۱. گلدمن، لوسین (۱۳۷۱) جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان).
۲۲. محسنی‌نیا، ناصر (۱۳۹۳) ادبیات تطبیقی در جهان معاصر، تهران: علم و دانش.
۲۳. نصری، عبدالله (۱۳۷۶) سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

مقالات:

۱. آتش سودا، محمدعلی و توللی، اعظم (۱۳۸۹)، «بررسی تطبیقی رمان صد سال تنهایی و رمان عزاداران بیل»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، ش ۱۶، صص ۱۱-۳۴.
۲. ادهمی، جمال و همکاران (۱۳۹۰)، «نقد جامعه‌شناختی رمان سفر محمود دولت‌آبادی»، فصلنامه دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال سوم، ش ۷، صص ۳۵-۵۴.
۳. اسحاقیان، جواد (۱۳۸۴)، «نگاه مارکز به جهان عمیقاً معنوی و آرمانی است»، اطلاعات، ش ۲۳۵۸۶، ص ۶.
۴. جمشیدی، محمدحسین (۱۳۷۳)، «تهاجم فرهنگی چیست؟»، مطالعات راهبردی بسیج، ش ۳ و ۴، صص ۷۵-۱۱۲.
۵. خاقانی اصفهانی، محمد، نجفی، حسن (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی رمان جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی و داستان‌های مارون عبود از دیدگاه ادبیات اقلیمی»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ش ۱۵، صص ۲۵-۴۷.
۶. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۱)، «درباره ادبیات بومی»، ماهنامه ادبیات داستانی، دوره جدید، ش ۲، صص ۱-۵.

۷. سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۷۹)، «رویکرد نوین بر پدیده تهاجم فرهنگی در ایران»، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان (ویژه‌نامه جغرافیا و علوم اجتماعی)، ش ۱۰، صص ۱۵۹-۱۸۰.
۸. شرکت مقدم، صدیقه (۱۳۸۸)، «مکتب‌های ادبیات تطبیقی»، نشریه مطالعات ادبیات تطبیقی سال سوم، ش ۱۲، صص ۷۱-۵۱.
۹. علایی، مشیت (۱۳۸۰)، «نقد ادبی و جامعه‌شناسی»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۱۱۰، سال ۴، صص ۲۰-۳۳.
۱۰. نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۱)، «ادبیات تطبیقی چیست؟»، نشریه ماهنامه آموزش و پرورش، ش ۷، ج ۴۱ صص ۴۳۵-۴۸۸.
۱۱. هوگلاند، اریک (۱۳۸۰)، «اصطلاحات ارضی، اراده نیمه تمام»، نشریه علوم انسانی، ش ۳۳، صص ۳۷-۵۵.

A Comparison of Cultural Elements - Social Works of Mahmoud Dolatabadi and Garcia Marquez

Abstract

The works of Dolatabadi and Marquez, prominent Iranian and American writers, are comparable in many respects, despite their many differences. Both authors look at the issues raised in society and people and while showing individual and collective beliefs and customs, they have shown the impact of modernity and urban life. Dolatabadi protests in more detail to the problems of the people who are involved in the transition from tradition to modernity to the capitalist society. He knows the loss of peace. By comparing these two authors, it can be understood that in most societies, the transition from tradition to modernity is one of the most important cultural changes in society and social and cultural customs appear in all societies in a way that has general similarities with other cultures and only in it is the details that make the difference.

In this research, we have comparatively examined the works of these two authors and analyzed the cultural elements and beliefs expressed in each of them and shown the differences and similarities.

Keywords: Dowlatabadi, Marquez, customs, culture, modernity.